



طب

درمان

پزشکی هومیوپاتی

حسن آل یاسین

هدف از این سلسله مقالات، بررسی بیماری و سلامت و همچنین رابطه آن با دیدگاه های عرفانی و کل نگر می باشد. در شماره های قبل، به اختصار دیدگاه مبتنی بر عناصر بررسی گردید و در ادامه راجع به مفاهیمی مانند انرژی، ماده، حوزه و میدان سخن به میان آمد. در این شماره به بررسی یکی از این روش های درمانی به نام هومیوپاتی می پردازیم.

تاریخچه هومیوپاتی

تاریخچه هومیوپاتی با نام پزشک و محقق نابغه آلمانی، ساموئل هانمن، گره خورده است. به همین منظور خلاصه ای از شرح حال وی و شرایط پزشکی و درمانی آن زمان اروپا را بیان می کنیم.

در سده هفدهم میلادی، تئوری "ماده فاسد" (Materia Peccant) بسیار رایج شده بود. طبق این تئوری، بیماری نتیجه وجود ماده فاسد در بدن است. بنابراین تمام سعی و تلاش پزشکان، بر یافتن این ماده فاسد در بدن استوار بود. برخی مکان ماده فاسد را در جگر، گروهی دیگر در طحال و گروهی نیز در روده ها و مسیر گوارشی فرض می کردند. به همین دلیل به اعمال روش هایی همانند حجامت و پاکسازی خون، استفاده از مسهل ها، مواد مهوع (تهوع آور) و... برای دفع این ماده روی آورده شده بود. گاه در استفاده از این

هومیوپاتی (Homeopathy) چیست؟

هومیوپاتی مشتق از دو کلمه یونانی زیر است: هومیوس (ὁμοιος, hómoios): به معنای مشابه و شبیه، پاتوس (πάθος, páthos): به معنای آسیب، رنج و بیماری.

در کل، معنای لغوی هومیوپاتی، "مشابه بیماری" یا "شبیه درمانی" یا "معالجه به مثل" می باشد. این اصطلاحی است در مقابل پزشکی رایج که آلپاتی (Allopathy)

شبیبه مالاریا را ایجاد کند، می تواند در فرد بیمار، همان علایم را درمان کند. این اصل بعد ها به عنوان اولین اصل اساسی و بنیادی هومیوپاتی چنین اصلاح شد که "شبیبه، شبیه را درمان می کند" (Like, Cures Like). در واقع نامگذاری هومیوپاتی را نیز هانمن از همین ایده گرفت. هانمن به تدریج این فرضیه را گسترش داد ولی سرعت پیشرفت وی در انجام این کار خیلی کند و بطئی بود. مهم ترین دلیل آن هم این امر بود که بسیاری از موادی که وی می خواست این فرضیه را بیازماید، بسیار سمی و خطرناک بودند و مصرف آن ها می توانست برای فرد عوارض شدید، حتی مرگ به همراه داشته باشد. به همین دلیل هانمن در جست و جوی راهی بود که بتوان بدون ترس از مسمومیت و عوارض دارویی، از داروها برای درمان استفاده کرد. در این راستا وی به فکر رقیق سازی مواد دارویی افتاد و نهایتاً در سال ۱۹۷۶ تئوری هومیوپاتی را مطرح کرد. وی بعدها در ادامه پژوهش های خود، کتاب ارغنون پزشکی (Organon of Medicine) را در سال ۱۸۱۰ منتشر ساخت که حاوی چارچوب و اصول اولیه سلامت، بیماری و درمان است. وی در ادامه تحقیقات خود کتب ارزشمند دیگری از جمله "بیماری های مزمن" و کتابی ارزشمند حاوی اطلاعات دارویی هومیوپاتی منتشر ساخت. همچنین وی طی چندین مرحله به تکمیل و تصحیح ارغنون پزشکی پرداخت، کتابی که هنوز هم به عنوان کتاب مرجع برای تئوری هومیوپاتی در مراکز آموزش هومیوپاتی دنیا، به آن مراجعه می شود.

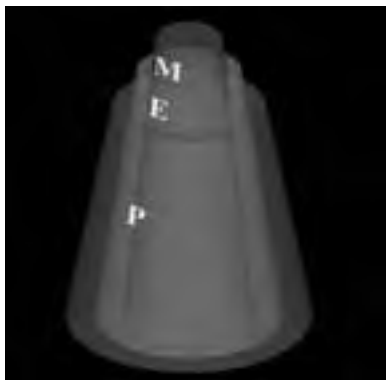
بعدها افراد دیگری به تکمیل و ترویج هومیوپاتی در جهان پرداختند که از معروف ترین آن ها می توان به دکتر کنت (Dr. James Tyler Kent) (۱۸۴۹-۱۹۱۶) اشاره کرد. وی علاوه بر تکمیل تئوری هومیوپاتی و

روش ها برای دفع ماده فاسد به اندازه ای افراط می شد که به وخامت و یا حتی فوت بیمار منجر می گردید.

در اواسط همین سده، ساموئل هانمن (۱۸۴۳-۱۷۵۵م) در شهر میسن (Meissen) آلمان چشم به جهان گشود. وی از همان اوان نوجوانی استعداد عجیب خود را در فراگیری زبان های مختلف بروز داد، به طوری که تا قبل از بیست سالگی با تسلط کامل به ۹ زبان خارجی از قبیل انگلیسی، فرانسوی، یونانی، لاتین مکالمه می کرد و پس از آن به فراگیری زبان های عبری، عربی و... پرداخت. در همان سال ها بود که هانمن وارد دانشکده پزشکی لایپزیک (Leipzig) شد و پس از مدتی به دانشگاه های مختلفی سر زده و نهایتاً در سن ۲۴ سالگی از دانشگاه ارلانگن (University of Erlangen) به عنوان پزشک فارغ التحصیل شد. از نظر هانمن جوان، انجام چنین روش هایی غیر عقلانی و مردود بود. به همین دلیل پس از مدتی طبابت را کنار گذاشته و به تحقیق و ترجمه متون علمی زبان های مختلف پرداخت. روزی به مطلبی در مورد چگونگی تأثیر پوست درخت گنه گنه بر مالاریا برخورد کرد که به نظرش غیر منطقی رسید (نوشته شده بود که پوست گنه گنه چون تلخ است مالاریا را خوب می کند) و تصمیم به تحقیقات بیشتری در این زمینه گرفت. برای این منظور، پوست گنه گنه فراهم کرده و هر روز مقدار اندکی از آن را می خورد تا این که پس از مدتی متوجه علایم مالاریا در خود گردید (تب، لرز، ضعف و تعریق دوره ای). به همین دلیل مدتی به دفتر کارش نرفت و بنابراین مصرف گنه گنه قطع شد. پس از چند روز حال وی بهتر شد و دوباره به دفتر کارش بازگشت و شروع به خوردن گنه گنه کرد. بعد از چند روز دوباره عوارض برگشت. در این جا ایده اولیه هومیوپاتی در ذهن هانمن جرقه زد. وی عنوان کرد که گنه گنه چون در فرد سالم می تواند علایمی



ذهن لایه درونی، احساس لایه میانی و جسم خارجی ترین لایه را شامل می شود. این سه لایه با هم در اندرکنش بوده و هرتغییری در یکی از لایه ها، روی لایه های دیگر و در سطوح مختلف تأثیر می گذارد. این تأثیر گذاری و تأثیر پذیری در حدی است که گاه تفکیک این لایه ها از هم را مشکل می کند. برای این که بتوان سطوح سلامت و بیماری را در فرد نشان داد، می توان این لایه ها را به سه مخروط تو در تو تشبیه کرد که هر کدام علاوه بر این که وحدانیت خود را دارا می باشد، از درون و بیرون نیز با سایر لایه ها در ارتباط است. به این ترتیب، می توان روی هر کدام از این مخروط ها در سطوح مختلف، وضعیت سلامت و بیماری فرد را مشخص کرد. بیماری های هر سطح بسته به شدت و ضعف آن، در نقطه ای از مخروط مربوط به آن سطح قرار می گیرد.



ارائه ایده های جدید مطابق علم روز و پس از تحقیق و بررسی های بسیار فراوان و طاقت فرسا، اقدام به انتشار کتابی با عنوان "فهرست هومیوپاتی" (Repertory of Homeopathy) نمود که در آن، تمام بیماری ها و علائم جسمی، احساسی و ذهنی فرد تقسیم بندی شده و داروهای هومیوپاتی مربوط به آن مشخص شده بود؛ کتابی که هنوز هم به عنوان اصلی ترین کتاب مرجع نشانه شناسی و طبقه بندی بیماری ها با دیدگاه هومیوپاتی، در سراسر دنیا مورد استفاده قرار می گیرد. هومیوپاتی بعدها به شاخه ها و شیوه های متعددی تقسیم شد؛ در عصر حاضر، افرادی همچون دکتر جرج ویتولکاس، دکتر مسعود ناصری، راجان سنکران و... سعی در همگامی آن با دانش امروز بشر و پیوند یافته های نوین علمی با اصول اولیه هومیوپاتی داشته و رویکرد و گرایشی مجدد به هومیوپاتی هانمنی (کلاسیک) در جهان آغاز شده است.

اصول هومیوپاتی

پروفسور جورج ویتولکاس (Prof. George Vithoulkas) که در سال ۱۹۹۶ برای ارتقای هومیوپاتی در حد استانداردهای یک علم، برنده جایزه نوبل شد، در کتاب "علم هومیوپاتی" چنین عنوان می کند که "انسان مجموعه ای است واحد، که شامل سه لایه: ذهن/روح (Mind/Spirit)، احساس/روان (Emotion/ Psyche) و جسم/بدن (Physic/Body) می باشد."



لایه جسمی: اولین و خارجی ترین لایه می باشد و بیماری های آن با یک شدت ثابت، به نسبت دو لایه دیگر، کم اهمیت تر می باشد. اوج آموزش و پرورش این لایه، از ۷ الی ۱۲ سالگی است. ارگان های این لایه به ترتیب اهمیت عبارت است از: مغز، قلب، سیستم گردش خون، غدد درون ریز، گوارش، سیستم ادراری و تناسلی، سیستم اسکلتی و عضلانی و نهایتاً پوست.

بیماری های جسمی مربوط به هر کدام از اعضاء فوق نیز به همان ترتیب از "بسیار مهم" به "کمتر بااهمیت" منتهی می شود. به طور مثال یک خونریزی در مغز، بیماری بسیار شدیدتری محسوب می شود تا همان شدت خونریزی در پوست. بایستی متذکر شد که در این تقسیم بندی، بیماری ها با شدت یکسان در نظر گرفته شده اند وگرنه یک بیماری خیلی شدید پوست (مانند سرطان پوست)، از یک بیماری خیلی خفیف مغز (مانند سردرد ساده) اهمیت بیش تری دارد و خطرناک تر محسوب می شود.

لایه احساسی: لایه میانی است و بیماری های این لایه، از لایه جسمی شدیدتر ولی از لایه ذهنی خفیف تر است. اوج آموزش و فراگیری این لایه از سنین ۱۲ الی ۱۷ سالگی است. در این سنین است که فرد مفاهیمی را مانند دوستی، همکاری، عشق، حس نوع دوستی را تجربه می کند و در عین حال رابطه ای عمیق تر با محرک های احساسی از قبیل موسیقی، شعر، هنر، سفر برای درک زیبایی های طبیعت، و بحث های روحانی برقرار می کند. بیماری های این سطح به ترتیب اهمیت عبارت است از: افسردگی، خودکشی، بی تفاوتی، غمگینی، دل تنگی،

هراس ها (Phobias)، بی قراری و احساس عدم رضایت. به طور مثال فردی که افسردگی با میل به خود کشی دارد، بیمارتر از کسی است که بی قرار است یا از شرایط خود و محیط اطرافش راضی نیست.

لایه ذهنی: لایه درونی است و شامل بیماری هایی به مراتب وخیم تر نسبت به دو لایه پیشین است. حداکثر زمان پرورش این لایه طی سال های ۱۷ الی ۲۲ سالگی می باشد. بیماری های این لایه به ترتیب اهمیت عبارت است از: زوال کامل مغزی، هذیان های مخرب، افکار پارانویا (سوء ظن شدید) توهم، خواب آلودگی و منگی، کاهش تمرکز و فراموش کاری.

بیماری

آقای ساموئل هانمن در کتاب ارغنون پزشکی، سلامت و بیماری را این گونه تعریف می کند:

"در حالت سلامت، نیروی حیاتی روح مانند "نیروی حیات" که اندام مادی بشر را به جنبش در می آورد، بر فراز قلمرو خود فرمانروایی می کند. این نیرو، به احساس ها و فعالیت های تمام قسمت های بدن زنده هماهنگی حیرت آوری می دهد. بدین ترتیب، روح خردمند که در ارگانسیم قرار یافته است، می تواند آزادانه این ابزار زنده سالم را، برای دستیابی به مقصد عالی وجود انسانی به کار گیرد. بدون نیروی حیاتی، بدن مادی ناتوان از احساس، فعالیت و حتی صیانت از خود است. تنها به خاطر این وجود غیرمادی (نیروی حیاتی یا اصل حیاتی) که در سلامت یا بیماری، او را به تحرک در می آورد، می تواند احساس کند و از کارکردهای حیاتی خود نگهداری نماید.



ناپدید شدن تمام انحرافات مشهود از سلامت، لزوماً حاکی از آن است که نیروی حیاتی یک پارچگی خود را بازیافته و لذا کل ارگانیسم به سلامت بازگشته است. بنابراین بیماری (غیر از موارد جراحی)، عبارت از موجودیتی که جدا از تمامیت ارگانیسم، در اندرون آن پنهان شده باشد، نیست؛ و یا وجودی جدای از نیروی حیاتی (یعنی همان قدرت دینامیکی که به ارگانیسم زندگی می بخشد) نمی باشد. اختلال پاتولوژیک این نیروی حیاتی و تمامیت علائم قابل درکی که نتیجه آن و نشان دهنده بیماری است، درحقیقت یک کل واحد بوده و یکی هستند. ارگانیسم، ابزار مادی حیات است اما بدون نیروی حیاتی واجد ادراک غریزی، که حیات بخش و تنظیم کننده آن است، همان قدر غیر قابل تصور می باشد که این نیروی حیاتی، بدون ارگانیسم. هر دو یکی هستند، حتی اگر اندیشه ما آن ها را برای سهولت درک، تفکیک نماید (برای اطلاعات بیشتر در مورد انرژی حیاتی یا نیروی حیاتی و ... به شماره های ۳ و ۴ نشریه آفتاب اسرار مراجعه شود).

سیر بیماری

به دنبال بیماری نیروی حیاتی و اُفت آن، (بسته به شدت این اُفت) بیماری در لایه های مختلف خود را نشان می دهد و باز هم بر اثر عوامل دینامیک محیط که این نیروی حیاتی را تحت تأثیر قرار می دهد، حالت های زیر برای لایه های سه گانه اتفاق می افتد:

۱- مرکز ثقل بیماری در عمق یا سطح همان لایه گسترش یابد: به این ترتیب که هر قدر به عمق بیشتر می رود، همان بیماری شدید تر می شود و هر قدر به سطح نزدیک تر می شود، شدت بیماری کاهش یافته و بیماری سبک

وقتی انسان بیمار می شود، ابتدا فقط این نیروی حیاتی (اصل حیاتی) روح مانند خود اتکا، که در همه جای بدن حضور دارد، به واسطه تأثیر دینامیک عامل بیماری زا، از تعادل خارج می گردد. در نتیجه عدم تعادل این نیروی حیاتی است که احساساتی ناموافق و کارکردهایی غیر طبیعی که آن را بیماری می نامیم در بدن ظاهر می شود. نیروی حیاتی به عنوان یک قدرت نامرئی درونی - که تنها از طریق اثراتش روی ارگانیسم قابل تشخیص است - اختلال به وجود آمده در خود را فقط می تواند توسط تظاهرات پاتولوژیک در احساس و کارکرد (یعنی تنها جنبه هایی از بدن که برای حواس ناظر یا پزشک قابل درک است) بیان کرده و عدم تعادل خود را آشکار سازد؛ یعنی توسط آن چیزی که علائم بیماری خوانده می شود. بنابراین، تنها عاملی که بیماری ها را ایجاد می کند، آن نیروی حیاتی است که از دیدگاه بیماری شناسی، از حالت تعادل و هماهنگی خارج شده باشد. تظاهرات پاتولوژیک که در دسترس حواس ما هستند، تمام تغییرات درونی، یعنی اختلالات پاتولوژیک کلی نیروی حیاتی را نشان می دهد. این نمودها، کل بیماری را آشکار می سازند. برعکس، برطرف شدن کلیه علائم در طول درمان، یعنی



یعنی به نوعی از جنس نیروی حیاتی باشد تا بتواند بر آن تأثیر بگذارد. به قول حضرت مولانا:

زان که هر مرغی به سوی جنس خویش
می پرد او در پس و، جان پیش پیش
ذوق جنس، از جنس خود باشد یقین
ذوق جزو، از کل خود باشد بین
یا مگر آن قابل جنسی بود
چون بدو پیوست، جنس او شود
همچو آب و نان، که جنس ما نبود
گشت جنس ما و، اندر ما فرود
نقش جنسیت ندارد آب و نان
ز اعتبار آخر، آن را جنس دان
ور ز غیر جنس باشد ذوق ما
آن مگر مانند باشد جنس را
داروهای معمولی به خاطر همراهی با ماده، در مقادیر اندک، تأثیرات سطحی بر نیروی حیاتی دارد (حجاب چهره جان می شود غبار تنم) و در ضمن به خاطر خاصیت سمی بودن بسیاری از آن ها، نمی توان به مقادیر زیاد از آن ها سود جست. به همین دلیل هانمن روشی را ابداع کرد تا به آن وسیله بتوان نیروی حیاتی یک ماده دارویی را به موادی مانند آب که ناقل خوبی برای انرژی حیاتی است، منتقل کند و آن، توان دار کردن دارو (Potentize) است. به این منظور ماده ای را که گمان می رود خاصیت دارویی دارد، به طور خالص و مستقیماً از طبیعت گرفته (اغلب گیاهان، مواد معدنی و کانی ها، مواد جانوری مانند ماهی مرکب و...)، سپس عصاره آن را می گیرند. این عصاره را داروی صفر می نامند. یک سی سی از این داروی صفر را با ۹۹ سی سی آب مقطر در یک لوله

تر می گردد. به طور مثال در فردی با علایم قلبی خفیف (بیماری در لایه جسم) که تنها علامت آن درد قفسه سینه در صورت پیاده روی سنگین است، وقتی مرکز ثقل بیماری بیشتر به عمق می رود، بیماری شدیدتر شده به طوری که حتی با انجام فعالیت های معمولی روزانه هم، درد در قفسه سینه خود احساس می کند (بیماری همان است و در همان لایه ولی شدت آن افزایش یافته است).

۲- مرکز ثقل بیماری به صورت طولی و یا عرضی، در همان لایه تغییر می کند: بیماری در همان لایه به بیماری های دیگر تبدیل می شود. به طور مثال فردی که سرما خورده است و گلودرد چرکی دارد (بیماری جسمی)، ممکن است در صورتی که درمان نشود، به رماتیسم مفصلی تبدیل گردد (یک بیماری شدید تر باز هم در همان لایه جسمی؛ یعنی مرکز ثقل بیماری از درجات پایین یا بیماری های ساده در یک لایه، به درجات بالاتر که بیماری های جدی تر همان لایه است، منتقل گردیده است).

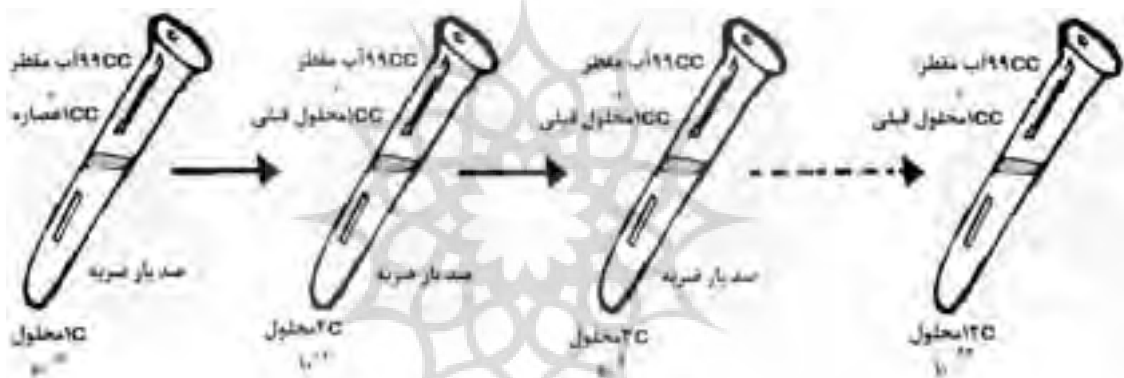
۳- مرکز ثقل بیماری باز هم در عمق، ولی این بار از یک لایه به لایه دیگر نوسان می کند. به طور مثال به دنبال یک شکست عاطفی و احساسی در دختر خانمی نوجوان (بیماری در لایه احساسی)، وی دچار گواتر (بیماری تیروئید) می شود (مرکز ثقل بیماری به جسم منتقل می شود) و یا دچار ضربه روحی و فراموشی می گردد (مرکز ثقل بیماری به لایه ذهنی منتقل می شود).

داروهای هومیوپاتی

همان طور که در بالا بیان شد، برای درمان، بایستی نیروی حیاتی را درمان کرد. به این منظور، بایستی داروهایی داشت که بتواند سلامت را به نیروی حیاتی بازگرداند؛



آزمایش شیشه ای با در غیر فلزی، مخلوط کرده و به شدت یک صد بار به آن ضربه (Shaking) می زنیم (برای این که برخورد مؤثر بین مولکول ها و بالطبع انرژی حیاتی داروی صفر و آب مقطر رخ دهد). در پایان این کار، قسمتی از خواص انرژی حیاتی داروی صفر منتقل به انرژی حیاتی آب مقطر می گردد. محلول به دست آمده را که یک صدم رقیق شده، محلول شماره یک می نامند. مجدداً یک سی سی از این محلول شماره یک را با ۹۹ سی سی آب مقطر مخلوط کرده و دوباره صد بار محکم ضربه می زنند. این محلول را شماره دو می نامند و این عمل تاجایی تکرار می شود که دیگر هیچ مولکولی از ماده اولیه دارویی در محلول باقی نماند (داروی شماره ۱۲ که نمایانگر این است که عصاره اولیه ۱۰ به توان ۲۴ رقیق شده و از نظر علم شیمی با این میزان ترقیق، دیگر هیچ مولکولی از ماده اولیه در محلول نخواهد بود). شکل زیر به طور خلاصه مراحل رقیق سازی را نشان می دهد:



در واقع این محلول شماره ۱۲ اولین داروی واقعی هومیوپاتی است که خاصیت دارویی آن تنها و تنها مربوط به انتقال انرژی حیاتی از ماده دارویی به آب مقطر می باشد. برای این که خاصیت این دارو تقویت شود، بایستی مراحل رقیق شدن را باز هم ادامه داد تا به داروهای شماره ۰۳ (۰۱ به توان ۶۰ بار رقیق شده)، شماره ۰۲ (۰۱ به توان ۴۰۰ بار رقیق شده)، شماره ۱۰۰۰ (با ۱M نشان می دهند و ۱۰ به توان دوهزار بار رقیق شده)، و شماره ۱۰M رسید. همان طور که ذکر گردید، هر قدر که دارو رقیق تر می شود، خاصیت درمانی آن نیز تقویت شده و اثرات عمیق تری بر روی نیروی حیاتی بیمار خواهد داشت.

حال یک پرسش اساسی پیش می آید که چگونه متوجه می شویم که این داروی به دست آمده چه تأثیراتی روی نیروی حیاتی دارد؟ در هومیوپاتی برای پاسخ به این پرسش، از شیوه آزمون بر روی انسان های نسبتاً سالم داوطلب استفاده می شود که به آن اثبات دارو (Proving) می گویند و به طور خلاصه چنین است: داوطلب ها را به دو گروه تقسیم کرده و با توجه به روش های آماری دوسویه کور (Double blind) به تعدادی از آن ها داروی مورد نظر و به تعدادی به عنوان گروه شاهد دارونما (Placebo) داده می شود. داوطلب ها هر روز یک قطره از محلول را مصرف کرده و طبق آموزش های داده شده، حالات جسمی، احساسی و ذهنی خود را یادداشت می کنند. اطلاعات به دست آمده از گروه های شاهد و اصلی تجزیه و تحلیل آماری شده و نهایتاً اثرات داروی مصرف شده توسط گروه داوطلب



ضعیف شود و مزاج فاسد گردد، از ضعف چیزها به عکس بیند و نشان های کژ دهد: شکر را تلخ گوید و سرکه را شیرین. پس محتاج شد به طبیب بیرونی که او را مدد دهد تا مزاج برقرار اول آید. بعد از آن او باز به طبیب خود نماید و ازو فتوا می ستاند. و برای درمان به دنبال دارویی می گردد."

پس از شناخت علایم بیماری نیروی حیاتی، هومیوپات به دنبال دارویی می گردد که نیروی حیاتی آن، دارای همین ویژگی ها باشد. یعنی نیروی حیاتی دارو و نیروی حیاتی فرد بیمار مشابه هم باشد. در این حالت، با تجویز چنین نیروی حیاتی ای برای فرد، به تدریج نیروی حیاتی بیمار صحت یافته و به سلامت نزدیک می شود و به دنبال آن اختلالات ذهنی، احساسی و جسمی فرد هم به تبعیت از نیروی حیاتی که سالم تر شده، از بین می رود. برای بهتر روشن شدن مطلب، ذکر مثال زیر شاید خالی از فایده نباشد:

فرض کنید دیواری است گلین که هنوز گل آن کاملاً خشک نشده و قابلیت ضربه خوردن داشته باشد (نیروی حیاتی فرد). این دیوار در اثر ضربات مشت یک مشت زن (عوامل بیماری زا)، دچار فرو رفتگی می شود (بیماری) که این فرورفتگی بسته به اندازهٔ مشت فرد، شدت مشت و... شکل و فرم خاص خود را پیدا می کند؛ در واقع به قالبی از مشتِ مشت زن تبدیل می گردد. حال برای ترمیم این دیوار بایستی مجسمهٔ گلین مشابه مشتِ مشت زن تهیه کرد (دارو) تا بتوان با قرار دادن در محل فرو رفتگی، آن را اصلاح کرد (درمان). و این همان مفهوم هومیوپاتی است، یعنی درمان شبیه با شبیه.

آقای هانمن در ارغنون پزشکی، اصول درمانی را این

مشخص می شود. در واقع نیروی حیاتی این افراد به طور موقت با یک نیروی حیاتی دیگر بمباران شده و تحت تأثیر نیروی حیاتی جدید قرار گرفته است. به همین دلیل موقتاً علایم نیروی حیاتی جدید در فرد ظهور می کند که با قطع دارو، به تدریج این علایم و نشانه ها برطرف شده و نیروی حیاتی خود فرد کنترل ارگانیسم وی را به عهده می گیرد. به این ترتیب، سطح نیروی حیاتی داروی مورد نظر به دست می آید. این علایم بارها و بارها مورد آزمون واقع شده و پس از تثبیت آن ها، دسته بندی و در کتاب های مواد دارویی (Materia Medica) درج می گردد.

درمان

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

در هومیوپاتی، به فرد بیمار به عنوان یک کلیت واحد نگریسته می شود که نیروی حیاتی دچار درجاتی از نقصان شده است. در این حالت است که علایم این نقصان، در لایه های مختلف ذهنی، احساسی و جسمی خود را نشان می دهند. در این حالت، پزشک هومیوپات، با بررسی این علایم و در نظر گرفتن کلیت آن ها، پی به چگونگی بیماری نیروی حیاتی فرد می برد. هم چنان که حضرت مولانا در توصیف این حالت در فیه مافیه می فرمایند: "تو را طبیبی هست در اندرون و آن مزاج توست که دفع می کند و می پذیرد. ولهذا طبیب بیرون از وی پرسد که فلان چیز که خوردی چون بود؟ سبک بودی؟ گران بودی؟ خوابت چون بود؟ از آن چه طبیب اندرون خبر دهد، طبیب بیرون بدان حکم کند. پس اصل آن طبیب اندرون است و آن مزاج اوست. چون این طبیب



درونی نیروی حیاتی (که زمینه و بنیان تمام علائم است) نیز می باشد. به این طریق، کل بیماری نابود می گردد. در نتیجه کافی است پزشک کلیت علائم را حذف نماید تا هم زمان، تغییرات درونی، یعنی ناهماهنگی پاتولوژیک نیروی حیاتی برطرف گردد؛ به این ترتیب خود بیماری کاملاً از بین خواهد رفت. اکنون که بیماری نابود شده است، سلامت باز می گردد و این بالاترین هدف و تنها هدف پزشکی است که مفهوم پیشه خود را کمک به هم نوع می داند. این یک حقیقت مسلم است که به جز کلیت علائم، مطلقاً هیچ چیز دیگری وجود ندارد که بیماری بتواند توسط آن، نیاز خود به درمان را ابراز نماید. کلیت علائم مشاهده شده در هر فرد خاص، یک نشانه و تنها نشانه ای است که ما را به سوی انتخاب داروی هومیوپاتی هدایت می کند.

چنین بیان می دارد:
عوامل مضرّ خارجی که ارگانیسسم سالم را تحت تأثیر قرار داده و ریتم هماهنگ حیات را مختل می کنند، تنها با تأثیر روی نیروی حیاتی می توانند آن را مبتلا نمایند. پزشک می تواند این ناهماهنگی های پاتولوژیک (بیماری) را تنها با داروهایی که تأثیر نیروی حیاتی مشابهی بر نیروی حیاتی بیمار فرد دارند و به وسیله اعصاب منتشر در سراسر بدن قابل درک می باشند، برطرف نماید. بنابراین داروها تنها با تأثیر دینامیک خود بر روی نیروی حیاتی می توانند موجب بازگرداندن سلامت و برقراری مجدد هارمونی حیات شوند؛ آن هم پس از آن که تغییرات قابل درک در سلامت، بیماری را در برابر نگاه پزشک ناظر دقیق و جستجوگر، به آن اندازه که برای درمان کافی باشد عیان ساخته باشد. درمان، یعنی حذف تمام نشانه ها و علائم قابل ادراک بیماری، به معنای برطرف کردن تغییرات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- ۱- ساموئل هانمن / ارغنون پزشکی
- ۲- ساموئل هانمن / بیماری های مزمن و مایزم ها
- ۳- رابرت سرور (Dr Robert Séror) / زندگی و نامه های هانمن
- ۴- جیمز کنت / مقالاتی در باره هومیوپاتی
- ۵- جورج ویتولکاس - علم هومیوپاتی
- ۶- دیوان حافظ
- ۷- فیه مافیه
- ۸- مثنوی معنوی